

امکان بازتولید معرفت اسلامی در برابر ساخت ایدئولوژیک غرب: بررسی نقد ضمنی

شرق شناسی در اندیشه مرتضی مطهری

علیرضا حاجی زاده دولت آباد^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۱/۰۸

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۲/۰۸

چکیده

مسئله بازتولید معرفت در جهان معاصر، به ویژه در مواجهه با ساخت های ایدئولوژیک غربی، یکی از چالش های اصلی علوم انسانی و مطالعات فرهنگی است. شرق شناسی، به عنوان گفتمانی قدرت محور، با ادعای عینیت علمی، شرق را به صورت گزینشی و تحقیر آمیز بازنمایی کرده و دانش را در خدمت سلطه فرهنگی قرار داده است. هدف این مقاله، بررسی امکان نقد ضمنی اندیشه مرتضی مطهری بر مبانی معرفت شناختی و ایدئولوژیک شرق شناسی غربی و ارزیابی ظرفیت آن برای بازتولید معرفت اسلامی در جهان معاصر است. پژوهش با روش تحلیل مفهومی و مطالعه متنی آثار کلیدی مطهری (از جمله اصول فلسفه و روش رئالیسم، احیای تفکر اسلامی، اسلام و نیازهای زمان، فطرت، و مجموعه مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی) و مقایسه با نظریه سعید انجام شده است. یافته ها نشان می دهد که در اندیشه مطهری می توان عناصری را شناسایی کرد که قابلیت تفسیر به عنوان نقدی ضمنی بر تقلیل گرایی ایدئولوژیک غرب را دارند. این نقد تا حد زیادی با سازوکارهای شرق شناسی تعارض دارد، اما امکان مواجهه سازنده با چالش های معرفتی غرب را نیز فراهم می آورد. نتیجه پژوهش حاکی از آن است که اندیشه مطهری ظرفیت بازخوانی در چارچوب مطالعات پسااستعماری را دارد و می تواند به عنوان منبعی قابل تأمل برای بازاندیشی در گفتمان معرفتی اسلامی در جهان معاصر مورد استفاده قرار گیرد، بدون اینکه به غیریت سازی مطلق با غرب منجر شود.

کلیدواژه ها: بازتولید معرفت، شرق شناسی، ایدئولوژی غربی، مرتضی مطهری، نقد پسااستعماری، معرفت شناسی اسلامی، احیای فکر دینی.

۱. دانشجوی دکتری اندیشه معاصر مسلمین جامعه المصطفی العالمية نمایندگی تهران و البرز: hajizade1355@gmail.com

۱. مقدمه و بیان مسئله

در جهان معاصر، تولید و بازتولید معرفت، دیگر فعالیتی صرفاً نظری و بی‌طرفانه نیست، بلکه عمیقاً با مناسبات قدرت، سلطه فرهنگی و ساخت‌های ایدئولوژیک درهم‌تنیده شده است. یکی از برجسته‌ترین جلوه‌های این درهم‌تنیدگی، پدیده «شرق‌شناسی»^۱ است که ادوارد سعید آن را به عنوان گفتمانی قدرت‌محور توصیف کرد. شرق‌شناسی از قرن هجدهم میلادی به بعد، با تولید دانشی ظاهراً علمی درباره شرق، به بازنمایی گزینشی، تحریف‌آمیز و اغلب تحقیرآمیز از جوامع شرقی پرداخت و این بازنمایی را در خدمت توجیه و تداوم سلطه استعماری و فرهنگی غرب قرار داد (سعید، ۱۳۹۵). این گفتمان، با ادعای عینیت و بی‌طرفی، شرق را به عنوان «دیگری» عقب‌مانده، ایستا و غیرعقلانی تصویر کرد و معرفت را به ابزاری برای سلطه تبدیل نمود.

در برابر این گفتمان مسلط، اندیشمندان جوامع غیرغربی - به‌ویژه در جهان اسلام - تلاش کرده‌اند الگوهای معرفتی بدیلی ارائه دهند که هم واقع‌گرا باشند و هم از استقلال فرهنگی برخوردار. مرتضی مطهری (۱۲۹۸-۱۳۵۸ ه.ش)، به‌عنوان یکی از برجسته‌ترین فیلسوفان، متکلمان و نظریه‌پردازان اجتماعی معاصر ایران، در این میان جایگاه ویژه‌ای دارد. او در آثار متعدد خود، از جمله اصول فلسفه و روش رئالیسم، نقدی بر مارکسیسم و جهان‌بینی توحیدی، به نقد مبانی معرفت‌شناختی، انسان‌شناختی و اجتماعی مدرنیته غربی پرداخت. هرچند مطهری مستقیماً به نظریه شرق‌شناسی سعید (که پس از شهادت او منتشر شد) اشاره نکرده، اما بررسی آثارش نشان می‌دهد که اندیشه او با تأکید بر واقع‌گرایی معرفتی، استقلال منابع شناخت (عقل، حس و وحی) و رد تقلیل‌گرایی ایدئولوژیک مادی، واجد ظرفیت‌هایی برای نوعی نقد ضمنی بر برخی مبانی شرق‌شناسی است. مطهری عقب‌ماندگی جوامع اسلامی را نه ناشی از ذات اسلام، بلکه معلول انحراف از معرفت اصیل اسلامی می‌داند و بدین ترتیب، تصویر شرق‌شناسانه از اسلام به عنوان فاقد عقلانیت فلسفی و معرفتی مستقل را به چالش می‌کشد.

با این حال، باید توجه داشت که مطهری آسیب‌های اسلام را بیشتر به عوامل داخلی نسبت می‌دهد، مانند ظاهرگرایی و دوری از اسلام پویا و حیات‌بخش که ریشه‌های طولانی دارد (مطهری، ۱۳۷۷ الف، صص ۵۰-۶۲؛ ۱۳۷۷ ب، ج ۱، صص ۱۰۰-۱۲۰). البته نقش عوامل خارجی مانند غرب و شرق‌شناسی را نیز در دوران

¹ Orientalism

معاصر به رسمیت می‌شناسد، اما آن را عامل اصلی نمی‌داند. همچنین، مطهری از رابطه تکمیلی دین و علم سخن می‌گوید و علم را به عنوان آگاهی کلی می‌بیند که از روش‌های تجربی، عقلانی، شهودی و وحیانی به دست می‌آید، بدون تمایز جغرافیایی (مطهری، ۱۳۵۸ ب، صص ۴۰-۶۰). وی حتی از علوم انسانی بهره می‌گیرد و هویت علم را جمعی و مبتنی بر فطرت انسانی می‌داند (مطهری، ۱۳۷۷ د، صص ۱۵۰-۱۶۰). علاوه بر این، مطهری به جنبه‌های انسانی مدرنیته توجه دارد و تفسیر انسانی از اسلام ارائه می‌دهد، مانند تمرکز بر انسان و ایمان در انسان در قرآن (مطهری، ۱۳۸۰، صص ۲۰-۳۰)، که با انسان‌محوری معاصر هم‌پوشانی دارد، هرچند با تفاوت‌های بنیادین.

اهمیت این پژوهش در آن است که به صورت نظام‌مند و برای نخستین بار در سطحی گسترده، اندیشه مطهری را در چارچوب مطالعات پسااستعماری و نقد شرق‌شناسی سعید بازخوانی می‌کند و امکان بازتولید معرفت اسلامی را بررسی می‌نماید.

۲. پرسش‌های تحقیق

پرسش اصلی:

اندیشه مرتضی مطهری تا چه حد قابلیت ارائه نقدی ضمنی بر مبانی شرق‌شناسی غربی را دارد و این ظرفیت تا چه حد می‌تواند در مواجهه با برخی چالش‌های معرفتی معاصر قابل استفاده باشد؟

پرسش‌های فرعی:

۱. نسبت میان معرفت، ایدئولوژی و قدرت در اندیشه مطهری چگونه تعریف شده و این تعریف تا چه حد با سازوکارهای معرفتی شرق‌شناسی تعارض یا هم‌پوشانی دارد؟
۲. تأکید مطهری بر واقع‌گرایی معرفتی و استقلال منابع شناخت (عقل، حس و وحی) چگونه با تقلیل‌گرایی ایدئولوژیک مدرنیته غربی مواجهه می‌شود؟
۳. نقد مطهری از مدرنیته معرفتی غرب تا چه حد قابلیت بازخوانی در چارچوب مطالعات پسااستعماری و نظریه شرق‌شناسی سعید را دارد؟
۴. اندیشه مطهری در زمینه احیای فکر دینی، رابطه دین و علم، و آسیب‌شناسی داخلی اسلام، چه ظرفیت‌هایی را می‌توان برای مواجهه با برخی چالش‌های معرفتی معاصر در آن شناسایی کرد؟

۳. پیشینه پژوهش

پژوهش‌های پیشین در حوزه اندیشه مرتضی مطهری و ارتباط آن با نقد غرب، شرق‌شناسی و بازتولید معرفت، عمدتاً بر دو محور تمرکز داشته‌اند: نقد مستقیم مطهری بر آرای خاورشناسان خاص، و تحلیل کلی‌تر گفتمان شرقی-غربی در آثار وی. این مطالعات، هرچند ارزشمند، کمتر به بررسی نظام‌مند امکان نقد ضمنی شرق‌شناسی در چارچوب منظومه فکری احیاگرای مطهری پرداخته‌اند. در ادامه، چند پژوهش کلیدی فارسی و انگلیسی بررسی می‌شود تا نقاط قوت، ضعف و خلأهای موجود روشن گردد.

یکی از مهم‌ترین آثار فارسی، کتاب دیاری‌بیدگلی و مفتاح (۱۳۹۵) با عنوان شرق‌شناسی یا اسلام‌ستیزی؟: نگرشی به آرای خاورشناسان در اندیشه و آثار علامه شهید مرتضی مطهری است. این کتاب بر نقد مستقیم مطهری بر خاورشناسانی مانند ویلیام جونز و ارنست رنان تمرکز دارد و چنین تفسیر می‌کند که وی شرق‌شناسی را ابزاری برای اسلام‌ستیزی و تحریف تاریخ اسلام تلقی کرده است (دیاری‌بیدگلی و مفتاح، ۱۳۹۵، صص ۵۰-۷۰). قوت این اثر در بررسی متنی آثار مطهری و تطبیق آن با ادعاهای خاورشناسان است که جنبه عملی نقد را برجسته می‌کند. با این حال، ضعف اصلی آن عدم پرداخت به چارچوب نظری سعید و تمرکز بیش از حد بر جنبه‌های تاریخی بدون تحلیل عمیق معرفت‌شناختی است. این پژوهش ارتباط نزدیکی با موضوع مقاله دارد، اما کمتر به ظرفیت بازتولید معرفت در منظومه احیاگرای مطهری توجه کرده است.

در مقاله رودگر (۱۳۸۲) با عنوان «عرفان در افق اندیشه استاد شهید مرتضی مطهری» (مجله قیاسات)، بُعد عرفانی اندیشه مطهری در برابر تأثیرات خارجی (عرفان هندی یا مسیحی) بررسی شده است. نویسنده تأکید می‌کند که مطهری عرفان اسلامی را مستقل از سنت‌های غیراسلامی می‌داند و بر اصول توحیدی مانند وحدت وجود شخصی تکیه دارد (رودگر، ۱۳۸۲، صص ۲۷۱-۲۹۲). قوت مقاله در تمایز عرفان نظری و عملی و استفاده از منابع قرآنی و حدیثی است که به طور ضمنی بر استقلال معرفتی اسلامی تأکید دارد. ضعف آن، عدم ارتباط مستقیم با شرق‌شناسی و تمرکز محدود بر جنبه‌های داخلی بدون مقایسه گسترده با گفتمان غربی است. این

مطالعه به ظرفیت احیای فکر دینی کمک می‌کند، اما کمتر به چالش‌های معرفتی غرب می‌پردازد. ۶۴

از منابع انگلیسی، مقاله الاتاس (۲۰۱۴) در مجله Socialism & Democracy با عنوان Orientalism: A Eurocentric Vision of the 'Other'، مقاومت نظری اندیشمندان اسلامی (از جمله مطهری و

شریعتی) در برابر وابستگی آکادمیک به غرب را بررسی می‌کند. الاتاس استدلال می‌کند که آثار مطهری منابع مفهومی برای جایگزینی گفتمان‌های اروپامحور فراهم می‌کند. (الاتاس، ۲۰۱۴، بخش Orientalism in the Social Sciences Today) قوت این مقاله در تحلیل نوآورانه شرق‌شناسی به عنوان وابستگی آکادمیک است. ضعف آن در عدم توضیح مبنای انتخاب منابع و گاه انحراف از تمرکز اصلی بر شرق‌شناسی است. این پژوهش بر ظرفیت‌هایی در اندیشه مطهری برای نقد ایدئولوژی غربی تأکید می‌کند، اما کمتر به جنبه‌های احیایرایانه وی می‌پردازد.

مقاله مولوی وردنجان و همکاران (۱۳۹۹) در Journal of Critical Research in Iranian Religions با عنوان Characteristics of Orientalist Historiography in Contemporary Iran، بُعد تاریخی شرق‌شناسی در ایران را تحلیل می‌کند و به نقد مطهری بر اتهامات خاورشناسان (مانند کتاب‌سوزی مسلمانان) اشاره دارد (مولوی وردنجان و همکاران، ۱۳۹۹، صص ۲۳-۴۴). قوت آن در افشای تاکتیک‌های استعماری است. ضعف آن اتکا به روش توصیفی بدون داده‌های تجربی و احتمال سوگیری در برچسب‌زنی به روشنفکران است. این مطالعه به طور ضمنی به بازتولید معرفت کمک می‌کند، اما تمرکز کمی بر منظومه فکری مطهری دارد.

در آثار خود مطهری نیز پژوهش‌های مرتبطی وجود دارد. برای مثال، در کتاب احیای تفکر اسلامی (۱۳۷۷)، مطهری به آسیب‌شناسی داخلی اسلام (ظاهرگرایی، روح خارجی‌گری) می‌پردازد و احیای فکر دینی را راه‌حل اصلی می‌داند (مطهری، ۱۳۷۷ الف، صص ۵۰-۷۰). در اسلام و نیازهای زمان (ج ۱ و ۲، ۱۳۷۷)، رابطه تکمیلی دین و علم را بررسی می‌کند و علم را مطلق و فطری می‌بیند، بدون تمایز شرقی/غربی (صص ۱۰۰-۱۲۰). کتاب ختم نبوت (۱۳۵۸) بر استقلال معرفتی اسلام تأکید دارد (صص ۴۰-۶۰). همچنین، در انسان در قرآن (۱۳۸۰)، تفسیر انسانی از اسلام ارائه می‌دهد که با جنبه‌های انسانی مدرنیته هم‌پوشانی دارد (صص ۲۰-۳۰). این آثار نشان‌دهنده منظومه‌ای هستند که نقد غرب را در چارچوب احیای داخلی قرار می‌دهد، نه جداسازی کامل.

مقاله روش‌شناسی استاد مطهری در نقد اندیشه‌ها (hawzah.net، ۱۳۹۵) نیز روش نقد مطهری بر اندیشه‌های غربی (مانند مارکسیسم) را بررسی می‌کند و نشان می‌دهد که وی با روش‌های مبتنی بر مبانی دینی، اندیشه‌های

مخالف را نقد می‌کند (hawzah.net)، مقاله ۸۲۵۵۹) قوت آن در تبیین روش‌شناسی است، اما ضعف در عدم تمرکز مستقیم بر شرق‌شناسی است.

با این حال، خلأ اصلی ادبیات، نبود پژوهشی نظام‌مند است که امکان نقد ضمنی شرق‌شناسی را در چارچوب احیاگرای مطهری (با تأکید بر آسیب‌های داخلی، رابطه دین و علم، و عدم غیریت‌سازی تام) بررسی کند. پژوهش حاضر با تمرکز بر این خلأ و استفاده از منابع اصلی مطهری، تلاش می‌کند این امکان را تحلیل نماید.

۴. مفاهیم

۴/۱. شرق‌شناسی

شرق‌شناسی، به عنوان یک مفهوم کلیدی در مطالعات پسااستعماری، توسط ادوارد سعید در کتاب خود با همین عنوان (۱۹۷۸) به عنوان یک گفتمان ایدئولوژیک غربی تعریف شده است که بر پایه تمایز هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی میان «شرق»^۱ و «غرب»^۲ بنا شده است. سعید استدلال می‌کند که شرق‌شناسی نه تنها یک رشته دانشگاهی برای مطالعه شرق است، بلکه یک سازوکار قدرت محور است که از قرن هجدهم میلادی به بعد، شرق را به عنوان «دیگری» عقب‌مانده، غیرعقلانی و ایستا بازنمایی می‌کند تا سلطه استعماری و فرهنگی غرب را توجیه کند. این مفهوم شامل سه بُعد است: شرق‌شناسی آکادمیک (مطالعه علمی شرق توسط غربی‌ها)، شرق‌شناسی تخیلی (تصاویر هنری و ادبی از شرق)، و شرق‌شناسی نهادی (سیاست‌های استعماری). از دیدگاه سعید، این گفتمان دانش را ایدئولوژیک می‌سازد و شرق را به ابزاری برای هویت‌سازی غربی تبدیل می‌کند، جایی که دانش غربی ادعای عینیت دارد اما در خدمت قدرت عمل می‌کند. منتقدان مانند برنارد لوئیس شرق‌شناسی را بیش از حد تقلیل‌گرا می‌دانند، اما سعید بر تأثیر آن بر مطالعات فرهنگی تأکید دارد و آن را پایه‌ای برای نقد امپریالیسم فرهنگی می‌بیند. در مجموع، شرق‌شناسی نشان‌دهنده چگونگی تولید معرفت غربی برای سلطه است و در مطالعات معاصر، به بررسی مقاومت‌های شرقی می‌پردازد.

۴/۲. بازتولید معرفت

^۱ Orient

^۲ Occident

بازتولید معرفت، مفهومی کلیدی در جامعه‌شناسی فرهنگی، به مکانیسم‌هایی اشاره دارد که از طریق آن‌ها دانش، ارزش‌ها، هنجارها و ساختارهای فرهنگی موجود از نسلی به نسل دیگر منتقل و تثبیت می‌شوند. در اندیشه مطهری، بازتولید معرفت بخشی از احیای فکر دینی و پاسخ به نیازهای زمان است که ریشه در فطرت انسانی دارد. پی‌یر بوردیو در کتاب «بازتولید در آموزش، جامعه و فرهنگ» (۱۹۷۰) این مفهوم را توسعه داد و استدلال کرد که بازتولید فرهنگی از طریق سرمایه فرهنگی (مانند دانش، مهارت‌ها و عادت‌ها) و هابیتوس (ساختارهای درونی‌شده اجتماعی) رخ می‌دهد، که اغلب نابرابری‌های طبقاتی را حفظ می‌کند. بوردیو تأکید می‌کند که نهادهایی مانند آموزش، رسانه و خانواده نقش اصلی در این فرآیند دارند و دانش را نه خنثی، بلکه در خدمت حفظ ساختارهای قدرت بازتولید می‌کنند. در مطالعات فرهنگی، این مفهوم به بررسی چگونگی انتقال فرهنگ‌های مسلط می‌پردازد و نشان می‌دهد که بازتولید اغلب نابرابری‌های اجتماعی، قومی و جنسیتی را تقویت می‌کند. منتقدان بوردیو مانند آتونی گیدنز بر جنبه‌های پویای تر بازتولید تمرکز دارند، اما این مفهوم پایه‌ای برای درک چگونگی حفظ ایدئولوژی‌های غربی در برابر مقاومت‌های بومی است. در زمینه پسااستعماری، بازتولید معرفت به معنای تداوم دانش استعماری است که جوامع غیرغربی را به حاشیه می‌راند.

۳/۴. ایدئولوژی غربی

ایدئولوژی غربی، به عنوان مجموعه‌ای از دکترین‌ها که نهادهای مدرنیته لیبرال را در دو قرن اخیر مشروعیت بخشیده و ترویج کرده است، تعریف می‌شود. این ایدئولوژی ریشه در فلسفه غربی از عصر روشنگری دارد و شامل اصول لیبرالیسم، سرمایه‌داری، سکولاریسم و فردگرایی است که اغلب به عنوان ارزش‌های جهانی ارائه می‌شوند. مارکس و انگلس در «ایدئولوژی آلمانی» (۲۰۲۰) ایدئولوژی را به عنوان ایده‌های طبقه حاکم توصیف کردند که واقعیت را تحریف می‌کند، و ایدئولوژی غربی را ابزاری برای سلطه سرمایه‌داری می‌دانند. منتقدان مانند فرانتس فانون و ادوارد سعید آن را با امپریالیسم مرتبط می‌دانند، جایی که غرب خود را به عنوان مدرن و عقلانی در برابر «دیگران» غیرعقلانی قرار می‌دهد. در فلسفه معاصر، این ایدئولوژی با نقد فمینیستی و پسااستعماری مواجه است که آن را به دلیل نادیده گرفتن تنوع فرهنگی و ترویج نئولیبرالیسم محکوم می‌کند. ایدئولوژی غربی اغلب به عنوان هژمونیک عمل می‌کند و دانش را برای حفظ قدرت به کار می‌گیرد، اما مقاومت‌هایی مانند اندیشه اسلامی آن را به چالش می‌کشد.

۴/۴. نقد پسااستعماری

نقد پسااستعماری، شاخه‌ای از نظریه انتقادی است که تأثیرات استعمار را بر فرهنگ، هویت و قدرت بررسی می‌کند و بر مفاهیمی مانند هیبریدیت فرهنگی، مقاومت و بازنمایی تمرکز دارد. این نقد از دهه ۱۹۷۰ با آثار ادوارد سعید، هومی بابا و گایاتری اسپیواک توسعه یافت و استعمار را نه تنها سیاسی، بلکه فرهنگی و معرفتی می‌بیند. بابا مفهوم هیبریدیت را معرفی کرد که نشان‌دهنده آمیختگی فرهنگ‌های استعمارگر و استعمارشده است، در حالی که اسپیواک بر «صدای فرودستان» تأکید دارد و پرسش می‌کند آیا فرودستان می‌تواند سخن بگویند؟ این نقد ساختارهای قدرت را به چالش می‌کشد و نشان می‌دهد چگونه دانش غربی جوامع غیرغربی را به حاشیه می‌راند. در ادبیات و مطالعات فرهنگی، آن به بررسی مقاومت در برابر امپریالیسم می‌پردازد و مفاهیمی مانند مرزها و مهاجرت را تحلیل می‌کند. منتقدان آن را به دلیل تمرکز بیش از حد بر متن و نادیده گرفتن جنبه‌های اقتصادی نقد می‌کنند، اما در جهان معاصر، برای درک نئوکولونیالیسم ضروری است.

۴/۵. معرفت‌شناسی اسلامی

معرفت‌شناسی اسلامی، شاخه‌ای از فلسفه اسلامی است که منابع و روش‌های کسب دانش را بررسی می‌کند و بر ترکیبی از عقل، حس و وحی تأکید دارد. در اندیشه مرتضی مطهری، این معرفت‌شناسی بر پایه واقع‌گرایی (رنالیسم) بنا شده و دانش را مستقل از ایدئولوژی مادی می‌داند، جایی که وحی به عنوان منبع برتر با عقل هم‌خوانی دارد. مطهری در آثاری مانند «اصول فلسفه و روش رئالیسم»، معرفت را بر پایه توحید تعریف می‌کند و مدرنیته غربی را به دلیل تقلیل‌گرایی مادی به نقد می‌کشد. این رویکرد با فلسفه کلاسیک اسلامی مانند ابن سینا و ملاصدرا هم‌خوانی دارد که عقل را ابزار کشف حقیقت الهی می‌دانند. در مقابل معرفت‌شناسی غربی سکولار، اسلامی دانش را الهی‌محور می‌بیند و آن را برای پیشرفت انسانی به کار می‌گیرد. می‌توان برای این مفهوم ظرفیتی بالقوه در مواجهه سازنده با برخی چالش‌های معرفتی معاصر در نظر گرفت و می‌تواند در چارچوب مطالعات پسااستعماری بازخوانی شود.

۵. روش تحقیق

این پژوهش از نوع کیفی است و با رویکرد تحلیلی-انتقادی پیش می‌رود، که بر پایه بررسی مفهومی و متنی بنا شده. روش کلی تحقیق توصیفی-تحلیلی بوده و به صورت کتابخانه‌ای انجام گرفته است. برای گردآوری اطلاعات، از مطالعه اسنادی و کتابخانه‌ای بهره بردم، که شامل بررسی آثار منتخب مرتضی مطهری (از مجموعه آثار او) و منابع اصلی شرق‌شناسی می‌شود، به ویژه کتاب سعید (۱۳۹۵/۱۹۷۸). جامعه آماری این کار، مجموعه آثار مطهری و متون نظری مرتبط با شرق‌شناسی و مطالعات پسااستعماری را در بر می‌گیرد. در انتخاب نمونه‌ها، از روش هدفمند و غیراحتمالی استفاده کردم و متون کلیدی را بر اساس ارتباطشان با موضوعات معرفت‌شناسی، ایدئولوژی و نقد غرب برگزیدم؛ یعنی حدود ۱۹ اثر اصلی از مطهری و تعدادی متن مرجع از شرق‌شناسی، با تمرکز بر غنای اطلاعاتی آن‌ها برای تحلیل داده‌ها هم از روش تحلیل محتوای کیفی کمک گرفتم، که شامل کدگذاری باز و محوری بود؛ در این فرآیند، مفاهیم کلیدی را استخراج کردم، آن‌ها را با مبانی شرق‌شناسی مقایسه تطبیقی کردم و در نهایت به استنتاج درباره نقد ضمنی رسیدم. به منظور تقویت اعتبار یافته‌ها، نتایج از طریق مقایسه و تأیید با منابع متعدد و مستقل^۱ بررسی گردید.

۶. یافته‌های تحقیق

۶/۱. نسبت میان معرفت، ایدئولوژی و قدرت در اندیشه مطهری و تعارض آن با سازوکارهای شرق‌شناسی

در پاسخ به پرسش فرعی اول تحقیق، می‌توان از آثار استاد شهید مرتضی مطهری برداشتی واقع‌گرایانه و چندبعدی از نسبت میان معرفت، ایدئولوژی و قدرت استخراج کرد که ریشه در فلسفه اسلامی و نقد مدرنیته غربی دارد، اما نه به صورت جداسازی مطلق، بلکه با تمرکز بر احیای فکر دینی و رابطه تکمیلی میان منابع شناخت. مطهری معرفت را به عنوان فرآیند شناخت واقع (واقعیت خارجی) تعریف می‌کنند که مستقل از تمایلات ایدئولوژیک است، در حالی که ایدئولوژی را به عنوان نظام فکری عملی می‌بینند که نباید معرفت را تحریف کند. نسبت قدرت با این دو مفهوم نیز در اندیشه وی هدایت‌گر و اخلاقی است، جایی که قدرت باید در خدمت معرفت توحیدی و

¹ triangulation

احیای فکر دینی قرار گیرد نه برعکس. این تعریف تا حد زیادی با سازوکارهای معرفتی شرق‌شناسی (که بر اساس نظریه ادوارد سعید، دانش را به ابزاری ایدئولوژیک برای سلطه قدرت غربی تبدیل می‌کند) تعارض دارد، اما هم‌پوشانی‌هایی مانند تأکید بر نقش فرهنگی قدرت نیز دیده می‌شود. در ادامه، این یافته را تحلیل می‌کنیم.

ابتدا، تعریف مطهری از «معرفت» را بررسی می‌کنیم. در کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم»، معرفت به عنوان شناخت واقع‌گرایانه توصیف می‌شود که بر پایه منابع سه‌گانه عقل، حس و وحی استوار است. مطهری تأکید می‌کند که معرفت نباید به ایدئولوژی تقلیل یابد، بلکه باید مستقل و عینی باشد. برای مثال، ایشان می‌نویسند: «معرفت واقعی آن است که با واقعیت خارجی همخوانی داشته باشد و نه تحت تأثیر تمایلات ذهنی یا اجتماعی» (مطهری، ۱۳۷۷ ج، ۱، ص ۶۰ - پارافریز از بخش حقیقت و واقع). این دیدگاه ریشه در فلسفه اسلامی دارد، جایی که معرفت نه تنها شناختی است، بلکه به سوی کمال الهی و احیای فکر دینی هدایت می‌شود (مطهری، ۱۳۷۷ الف، ص ۹). مطهری در نقد ایدئالیسم غربی، که معرفت را به ذهن محدود می‌کند، استدلال می‌کند که چنین رویکردی منجر به نسبی‌گرایی می‌شود، که در آن واقعیت خارجی نادیده گرفته شده و معرفت به ابزاری برای ایدئولوژی تبدیل می‌گردد (مطهری، ۱۳۷۷ ج، ۱، صص ۱۲۰-۱۲۵).

در ادامه، مطهری ایدئولوژی را به عنوان یک نظام فکری ایدئولوژیک که اغلب مادی‌گرا و تقلیل‌گراست، تعریف می‌کند. در کتاب «نقدی بر مارکسیسم»، ایدئولوژی را به عنوان «جهان‌بینی عملی» توصیف می‌کند که در مقابل «جهان‌بینی نظری» قرار دارد. ایشان می‌گویند: «ایدئولوژی عبارت است از مجموعه‌ای از عقاید و ارزش‌ها که برای توجیه عمل اجتماعی به کار می‌رود، اما اغلب واقعیت را تحریف می‌کند» (مطهری، ۱۳۶۳، ص ۷۳). این تعریف برگرفته از تمایز مارکس و انگلس در «ایدئولوژی آلمانی» است، اما مطهری آن را نقد می‌کند و می‌گویند: ایدئولوژی غربی، مانند مارکسیسم، معرفت را به سطح اقتصادی تقلیل می‌دهد و جنبه‌های الهی و اخلاقی را نادیده می‌گیرد (مطهری، ۱۳۶۳، صص ۷۴-۸۰). ایشان تأکید می‌کنند که ایدئولوژی نباید بر معرفت غلبه کند، بلکه باید از معرفت اصیل اسلامی نشأت گیرد، که ریشه در فطرت انسانی دارد (مطهری، ۱۳۷۷ د، ص ۱۰۵).

برای نمونه، در بحث از ایدئولوژی مادی‌گرا، می‌نویسند: «مادی‌گرایی ایدئولوژیکی نه تنها معرفت را محدود می‌کند، بلکه قدرت را به ابزاری برای سلطه طبقاتی تبدیل می‌نماید» (مطهری، ۱۳۶۳، ص ۱۵۰).

حال، نسبت «قدرت» با این دو مفهوم در اندیشه مطهری را کاوش می‌کنیم. قدرت در دیدگاه ایشان نه منبع سلطه، بلکه ابزاری برای تحقق عدالت و هدایت اجتماعی است. در کتاب «جهان‌بینی توحیدی»، قدرت را بخشی از

نظام الهی می‌بینند که باید در خدمت معرفت قرار گیرد. ایشان استدلال می‌کنند: «قدرت واقعی آن است که از معرفت توحیدی سرچشمه گیرد و ایدئولوژی را به سمت عدالت هدایت کند، نه اینکه معرفت را برای حفظ قدرت تحریف نماید» (مطهری، ۱۳۷۷ه، ص ۱۶). این دیدگاه بر پایه آموزه‌های اسلامی مانند قرآن (سوره بقره، آیه ۲۹) استوار است، جایی که قدرت الهی برای خلق و هدایت به کار می‌رود. مطهری در نقد قدرت غربی، آن را ایدئولوژیک می‌بیند که معرفت را برای سلطه استعماری به کار می‌گیرد (مطهری، ۱۳۷۷ه، ص ۲۵)، اما تأکید دارند که قدرت بدون معرفت توحیدی به استبداد تبدیل می‌شود.

این تعاریف تا حد زیادی در تعارض عمیق با سازوکارهای معرفتی شرق‌شناسی قرار دارند، اما هم‌پوشانی‌هایی مانند نقش فرهنگی قدرت نیز وجود دارد. ادوارد سعید در کتاب «شرق‌شناسی» (Orientalism, 1978) شرق‌شناسی را به عنوان یک گفتمان قدرت‌محور تعریف می‌کند که معرفت را ایدئولوژیک می‌سازد. سعید می‌گوید: «شرق‌شناسی بیش از آنکه یک گفتمان حقیقی درباره شرق باشد، بیان قدرت اروپایی-آتلانتیک بر شرق است» (Said, 1978, p. 6). در این دیدگاه، معرفت غربی درباره شرق نه عینی، بلکه برای توجیه سلطه استعماری ساخته می‌شود. سعید بر رابطه دانش و قدرت تأکید می‌کند، جایی که ایدئولوژی غربی شرق را به عنوان «دیگری» عقب‌مانده تصویر می‌کند تا قدرت غربی را مشروع سازد. (Said, 1978, pp. 10-15) این رویکرد، معرفت را از واقع‌گرایی جدا کرده و آن را به ایدئولوژی سلطه تبدیل می‌کند، که با دیدگاه مطهری تا حد زیادی مخالف است، اما هم‌پوشانی در تأکید بر پیوند دانش و قدرت فرهنگی دیده می‌شود.

تعارض اول: در حالی که مطهری معرفت را مستقل و واقع‌گرا می‌بیند، شرق‌شناسی آن را ایدئولوژیک و قدرت‌محور می‌سازد. مطهری در «اصول فلسفه و روش رئالیسم» نسبی‌گرایی را نقد می‌کند و می‌گوید: «اگر معرفت نسبی باشد، پس هیچ واقعیتی وجود ندارد و همه چیز به ایدئولوژی تبدیل می‌شود» (مطهری، ۱۳۷۷ج، ج ۱، ص ۱۲۲ - پارافریز از بخش نقد نسبی‌گرایی). می‌توان این موضع را در افق مطالعات شرق‌شناسی به‌منزله نوعی نقد ضمنی تفسیر کرد، زیرا سعید نشان می‌دهد که شرق‌شناسان مانند ارنست رنان، شرق را غیرعقلانی تصویر می‌کنند تا قدرت غربی را توجیه کنند. (Said, 1978, p. 130) مطهری در نقد چنین تقلیل‌گرایی،

تأکید می‌کند که اسلام دارای عقلانیت مستقل است (مطهری، ۱۳۷۷ج، ج ۱، صص ۲۰۰-۲۱۰).

تعارض دوم: ایدئولوژی در دیدگاه مطهری نباید معرفت را تحریف کند، اما در شرق‌شناسی، ایدئولوژی غربی معرفت را برای قدرت به کار می‌گیرد. سعید می‌نویسد: «دانش غربی درباره شرق، بخشی از ایدئولوژی

امپریالیستی است» (Said, 1978, p. 9). مطهری در «نقدی بر مارکسیسم» ایدئولوژی مادی را نقد می‌کنند و می‌گویند آن قدرت را برای استثمار به کار می‌گیرد، مشابه آنچه سعید در شرق‌شناسی توصیف می‌کند (مطهری، ۱۳۶۳، صص ۱۰۰-۱۱۰). این تعارض نشان‌دهنده ظرفیت نقد ضمنی مطهری است، اما هم‌پوشانی در تأکید بر نقش ایدئولوژی فرهنگی دیده می‌شود.

تعارض سوم: نسبت قدرت با معرفت در مطهری هدایت‌گر است، در حالی که در شرق‌شناسی سلطه‌محور. سعید استدلال می‌کند که قدرت غربی معرفت را برای کنترل شرق تولید می‌کند. (Said, 1978, p. 40) مطهری در «جهان‌بینی توحیدی» قدرت را اخلاقی می‌بیند و می‌گویند: «قدرت بدون معرفت توحیدی به استبداد تبدیل می‌شود» (مطهری، ۱۳۷۷ه، ص ۱۶). این دیدگاه ظرفیت بازخوانی پسااستعماری دارد، زیرا مشابه نقد سعید از امپریالیسم فرهنگی است.

برای وضوح، جدول زیر مقایسه‌ای بین دیدگاه مطهری و شرق‌شناسی ارائه می‌دهد:

مفهوم	دیدگاه مطهری	دیدگاه شرق‌شناسی (سعید، ۱۹۷۸)	تعارض یا هم‌پوشانی
معرفت	مستقل، واقع‌گرا، بر پایه عقل، حس و وحی (مطهری، ۱۳۷۷ج، ج ۱، صص ۴۵-۵۰)	ایدئولوژیک، ساخته‌شده برای سلطه (ص ۶)	تعارض بالا در استقلال، در برابر وابستگی به قدرت، هم‌پوشانی در تأکید بر نقش فرهنگی
ایدئولوژی	جهان‌بینی عملی که نباید معرفت را تحریف کند (مطهری، ۱۳۶۳، ص ۷۳)	ابزاری برای توجیه سلطه غربی (ص ۹)	تعارض در اخلاقی، در برابر تقلیل‌گرا، هم‌پوشانی در نقش عملی
قدرت	هدایت‌گر و اخلاقی، در خدمت معرفت (مطهری، ۱۳۷۷ه، ص ۱۶)	سلطه‌محور، تولیدکننده معرفت ایدئولوژیک (ص ۴۰)	تعارض در عدالت‌محور، در برابر استعماری، هم‌پوشانی در پیوند قدرت و فرهنگ

این جدول بر اساس تحلیل متنی آثار استخراج شده و نشان‌دهنده تعارض و هم‌پوشانی است.

در نهایت، این یافته حاکی از آن است که تعریف مطهری از این نسبت‌ها تا حد زیادی نقدی ضمنی بر شرق‌شناسی است، اما با هم‌پوشانی‌هایی که امکان مواجهه سازنده را فراهم می‌کند. وی با تأکید بر استقلال معرفت و احیای فکر دینی، ایدئولوژی غربی را به چالش می‌کشد و ظرفیت مقاومت فرهنگی در جهان اسلام را تقویت می‌کند. این تحلیل بر پایه مطالعه آثار کلیدی مطهری و مقایسه با سعید انجام شده و نشان‌دهنده عمق فلسفی اندیشه وی است.

۶/۲. تأکید مطهری بر واقع‌گرایی معرفتی و استقلال منابع شناخت و مواجهه آن با تقلیل‌گرایی ایدئولوژیک مدرنیته غربی

در پاسخ به پرسش فرعی دوم تحقیق، بررسی آثار استاد شهید مرتضی مطهری نشان می‌دهد که ایشان تأکید ویژه‌ای بر واقع‌گرایی معرفتی (رنالیسم) و استقلال منابع شناخت (عقل، حس و وحی) دارند، که این رویکرد نه تنها با تقلیل‌گرایی ایدئولوژیک و مادی‌گرایی مدرنیته غربی تعارض دارد، بلکه امکان مواجهه سازنده با چالش‌های آن را فراهم می‌کند. مطهری معرفت را انطباق با واقع خارجی می‌داند و منابع شناخت را مستقل اما مکمل یکدیگر معرفی می‌کنند: عقل برای مفاهیم کلی و استدلال، حس برای ادراکات تجربی، و وحی برای هدایت الهی که با عقل و حس تعارض ندارد بلکه آن‌ها را تکمیل می‌کند. این تأکید بر هماهنگی منابع، تقلیل‌گرایی مدرنیته غربی را (که معرفت را به حس تجربی یا ماده محدود می‌کند) به چالش می‌کشد، اما هم‌پوشانی‌هایی مانند استفاده از روش‌های تجربی نیز دیده می‌شود. در ادامه، این یافته را تحلیل می‌کنیم.

ابتدا، واقع‌گرایی معرفتی در اندیشه مطهری را بررسی می‌کنیم. مطهری در کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم» (۱۳۷۷)، واقع‌گرایی را در مقابل ایدئالیسم و ماتریالیسم قرار می‌دهد و تأکید می‌کند که معرفت واقعی انطباق با نفس‌الامر (واقعیت خارجی) است. ایشان می‌نویسند: «معرفت واقعی آن است که با واقعیت خارجی همخوانی داشته باشد و نه تحت تأثیر تمایلات ذهنی یا اجتماعی» (مطهری، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۶۰). این دیدگاه بر پایه این اصل است که ادراکات حسی کاشف از خارج هستند و عقل نیز قادر به کشف حقایق کلی و غیرمادی است. مطهری در نقد ایدئالیسم (اصالت تصور)، آن را هم‌تراز سفسطه می‌داند و می‌گوید انکار جهان خارج توسط

فیلسوفانی چون بارکلی، منجر به انکار واقعیت می‌شود (مطهری، ۱۳۷۷، ج ۱، صص ۱۲۰-۱۲۵؛ ر.ک. حسامی‌فر، ۱۳۹۰).

منابع شناخت در دیدگاه مطهری مستقل اما مکمل یکدیگرند. حس پایه ادراکات اولیه و تجربی است و بدون آن ارتباط انسان با جهان ممکن نیست. مطهری می‌گوید: «در ناحیه تصوّرات اصل و مبدأ، حسّ است» (مطهری، ۱۳۹۷، ص مرتبط با مراحل ادراک). اما حس تنها کافی نیست؛ عقل مفاهیم کلی و استدلال را فراهم می‌کند و وحی منبع هدایت الهی است که تعارض با عقل ندارد. ایشان تأکید می‌کنند که وحی با عقل قطعی فلسفی هم‌خوانی دارد و در تعارض نیست (مطهری، ۱۳۷۷، ج ۱، صص ۱۵۳-۱۵۵؛ جایی که ارزش علوم فطری و فطرت را در شناخت توحیدی بررسی می‌کنند). در کتاب «جهان‌بینی توحیدی»، مطهری وحی را منبع برتر می‌داند که عقل و حس را به سوی کمال هدایت می‌کند و مادی‌گرایی را نقد می‌کنند که همه چیز را به ماده تقلیل می‌دهد (مطهری، مقدمه ای بر جهان‌بینی اسلامی ۲، جهان‌بینی توحیدی، صص ۲۶۱-۲۶۵).

این رویکرد تا حد زیادی تقلیل‌گرایی ایدئولوژیک مدرنیته غربی را به چالش می‌کشد. مدرنیته غربی، به ویژه از عصر روشنگری به بعد، اغلب معرفت را به تجربه حسی (حس‌گرایی لاک و هیوم) یا ماده (ماتریالیسم مارکس و انگلس) تقلیل داده است. در پوزیتیویسم، تنها گزاره‌های تجربی معنا دارند و مفاهیم متعالی مهم‌لقی می‌شوند (مطهری، ۱۳۶۳، صص ۷۳-۸۰). مطهری در نقد ماتریالیسم دیالکتیک (که بخش عمده‌ای از «اصول فلسفه» را تشکیل می‌دهد)، می‌گوید این فلسفه واقعیت را به فرآیند مادی تقلیل می‌دهد و جنبه‌های الهی و اخلاقی را نادیده می‌گیرد: «مادی‌گرایی ایدئولوژیکی نه تنها معرفت را محدود می‌کند، بلکه قدرت را به ابزاری برای سلطه طبقاتی تبدیل می‌نماید» (مطهری، ۱۳۶۳، ص ۱۵۰). ایشان هدف کتاب را نه رد کلی فلسفه مادی، بلکه افشای انحرافات ماتریالیسم دیالکتیک می‌دانند که در ایران رواج یافته بود (مطهری، ۱۳۷۷، ج ۱، مقدمه).

در مقابل ایدئالیسم ذهنی (که واقعیت را به ذهن تقلیل می‌دهد)، مطهری تأکید می‌کند که حس کاشف از خارج است و انکار جهان خارجی سفسطه است (مطهری، ۱۳۷۷، ج ۱، صص ۲۰۰-۲۱۰). این نقد به تقلیل‌گرایی ایدئولوژیک غربی (مانند در کانت یا هگل که معرفت را به ساختار ذهنی محدود می‌کنند) گسترش می‌یابد.

۷۴ مطهری معتقدند، مدرنیته با حذف وحی و تقلیل معرفت به عقل سکولار، منجر به نسبی‌گرایی و بحران ارزش‌ها شده است، در حالی که اسلام با هماهنگی سه منبع، معرفت جامع و واقع‌گرا ارائه می‌دهد.

چالش اصلی: تقلیل‌گرایی مدرنیته معرفت را تک‌منبعی می‌کند (حس در تجربه‌گرایی، ماده در ماتریالیسم، ذهن در ایدئالیسم)، اما مطهری با استقلال و تکمیل منابع، آن را رد می‌کنند. در «نقدی بر مارکسیسم»، ایدئولوژی مادی را تقلیل‌گرا می‌داند که جهان‌بینی را به عمل طبقاتی محدود می‌کند (مطهری، ۱۳۶۳، صص ۱۰۰-۱۱۰). در «جهان‌بینی توحیدی»، مادی‌گرایی را نقد می‌کنند که همه پدیده‌ها را به ماده تقلیل می‌دهد و ظهور پدیده‌های جدید (مانند روح و اخلاق) را انکار می‌کند (مطهری، ۱۳۷۷ه، صص ۳۰۰-۳۱۰).

برای وضوح، جدول زیر مقایسه‌ای ارائه می‌دهد:

مفهوم	دیدگاه مطهری	تقلیل‌گرایی مدرنیته غربی	چالش اصلی
واقع‌گرایی معرفتی	انطباق با واقع خارجی؛ استقلال منابع (مطهری، ۱۳۷۷ج، ج ۱، ص ۶۰)	اغلب نسبی یا تک‌منبعی (حس یا ماده)	واقع‌گرایی جامع، در برابر تقلیل به یک بعد
منبع حس	پایه ادراک تجربی، اما ناکافی تنها (مطهری، ۱۳۹۷، مسئله شناخت)	غالب در تجربه‌گرایی و پوزیتیویسم	مکمل بودن، در برابر تقلیل معرفت به حس
منبع عقل	کشف حقایق کلی و غیرمادی (مطهری، ۱۳۷۷ج، ج ۱، صص ۱۵۵-۱۵۳)	محدود در ایدئالیسم یا انکار در ماتریالیسم	استقلال، در برابر تقلیل به ساختار ذهنی یا انکار
منبع وحی	هدایت‌کننده و هماهنگ با عقل و حس (مطهری، ۱۳۷۷ه، ص ۲۶۱)	حذف‌شده یا حاشیه‌ای در مدرنیته سکولار	حضور الهی، در برابر تقلیل‌گرایی مادی
نقد تقلیل‌گرایی	رد ماتریالیسم و ایدئالیسم؛ هماهنگی منابع (مطهری، ۱۳۶۳، ص ۱۵۰)	تقلیل به ماده/حس/ذهن (مارکس، هیوم، کانت)	جامع‌نگری اسلامی، در برابر ایدئولوژیک غربی

این جدول بر اساس تحلیل متنی آثار استخراج شده و تعارض بنیادین را نشان می‌دهد.

در نهایت، تأکید مطهری بر واقع‌گرایی و استقلال منابع شناخت، الگویی بدیل در برابر تقلیل‌گرایی ایدئولوژیک مدرنیته ارائه می‌دهد. این رویکرد نه تنها معرفت را از تحریف ایدئولوژیک حفظ می‌کند، بلکه ظرفیت بازتولید

معرفت اصیل اسلامی را در جهان معاصر فراهم می‌آورد و نقد ضمنی شرق‌شناسی را تقویت می‌کند، زیرا شرق‌شناسی نیز اسلام را فاقد عقلانیت مستقل تصویر می‌کند.

۳/۶. قابلیت بازخوانی و بازتفسیر نقد مطهری از مدرنیته معرفتی غرب در چارچوب مطالعات پسااستعماری و نظریه شرق‌شناسی ادوارد سعید

در پاسخ به پرسش فرعی سوم تحقیق، بررسی آثار استاد شهید مرتضی مطهری نشان می‌دهد که نقد ایشان از مدرنیته معرفتی غرب که بر پایه تقلیل‌گرایی مادی، ظاهرگرایی داخلی اسلام، و نقش قدرت در دانش استوار است، ظرفیت بالایی برای بازخوانی و بازتفسیر در چارچوب مطالعات پسااستعماری دارد. این ظرفیت از آن‌رو است که مطهری، هرچند مستقیماً به نظریه شرق‌شناسی سعید اشاره نمی‌کند، اما با تأکید بر احیای فکر دینی، رابطه تکمیلی دین و علم، و آسیب‌شناسی داخلی (به جای غیریت‌سازی مطلق با غرب)، الگویی ارائه می‌دهد که با مفاهیم پسااستعماری مانند «غیریت‌سازی»^۱، «هیبریدیت»^۲ و مقاومت فرهنگی هم‌خوانی دارد. بازتفسیر این نقد در چارچوب سعید، شرق‌شناسی را به عنوان ابزاری برای سلطه معرفتی غربی برجسته می‌کند و اندیشه مطهری را به عنوان مقاومتی پسااستعماری در جهان اسلام موقعیت‌یابی می‌نماید. در ادامه، این یافته را تحلیل می‌کنیم.

ابتدا، نقد مطهری از مدرنیته معرفتی غرب را بازخوانی می‌کنیم. مطهری مدرنیته را نه به طور کلی رد، بلکه در جنبه‌های تقلیل‌گرایانه و مادی‌اش نقد می‌کند، جایی که معرفت را به ماده یا حس تجربی محدود می‌سازد. در کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم» (ج ۱ تا ۵)، وی ماتریالیسم را به عنوان پایه مدرنیته نقد می‌کند و می‌گوید: «ماتریالیسم یا همان مادی‌گرایی اگرچه در گذشته نیز وجود داشته است، اما هیچ‌گاه به صورت یک مکتب در نیامده بود... ولی اکنون به صورت یک مکتب درآمد و در مقابل مکاتب دیگر از جمله اسلام قرار گرفته است» (مطهری، ۱۳۷۷ ج، ۱، ص ۴۷۶). این نقد به سکولاریسم گسترش می‌یابد، که دین را از سیاست و معرفت جدا می‌کند: «جدایی دین از سیاست یعنی جدا کردن یکی از عزیزترین اعضای پیکره اسلام» (مطهری، ۱۳۷۷ ب، ج ۱، ص ۲۹). مطهری تأکید می‌کند که مدرنیته با حذف وحی و تقلیل معرفت به عقل سکولار، بحران ارزش‌ها ایجاد کرده است (مطهری، ۱۳۷۷ ج، ۳، صص ۴۸۰-۴۸۸).

¹ othering

² hybridity

این نقد قابلیت بازخوانی پسااستعماری دارد، زیرا مطالعات پسااستعماری - بر پایه سعید، هومی بابا و گایاتری اسپیواک - مدرنیته را به عنوان ابزاری برای سلطه فرهنگی بررسی می‌کنند. سعید در «شرق‌شناسی» استدلال می‌کند که معرفت غربی شرق را به عنوان «دیگری» عقب‌مانده بازنمایی می‌کند تا سلطه استعماری را توجیه کند: «شرق‌شناسی بیش از آنکه یک گفتمان حقیقی درباره شرق باشد، بیان قدرت اروپایی-آتلانتیک بر شرق است» (Said, 1978, p6). مطهری به طور ضمنی این را بازتاب می‌دهد، جایی که غرب را به عنوان «استعمارگر» و «ضد دین» غیریت‌سازی می‌کند و اسلام را به عنوان «خود» مقاوم برجسته می‌سازد (مطهری، ۱۳۷۷، صص ۱۱۰-۱۰۵).

در کتاب «احیای تفکر اسلامی»، مطهری آسیب‌های اسلام را بیشتر به عوامل داخلی (ظاهرگرایی، روح خارجی‌گری) نسبت می‌دهند و احیای فکر دینی را راه‌حل اصلی می‌دانند (مطهری، ۱۳۷۷ الف، صص ۵۰-۷۰). در «اسلام و نیازهای زمان» (جلد ۱ و ۲)، رابطه تکمیلی دین و علم را بررسی می‌کنند و علم را مطلق و فطری می‌بینند (مطهری، ۱۳۷۷، ج ۱، صص ۱۰۰-۱۲۰؛ ج ۲، صص ۳۹۰-۴۲۰). کتاب «ختم نبوت» بر استقلال معرفتی اسلام تأکید دارد (مطهری، ۱۳۵۸، صص ۴۰-۶۰). در «انسان در قرآن»، تفسیر انسانی از اسلام ارائه می‌دهد که با جنبه‌های انسانی مدرنیته هم‌پوشانی دارد (مطهری، ۱۳۸۰، صص ۲۰-۳۰). این آثار نشان می‌دهند که نقد مطهری بر غرب در چارچوب احیای داخلی است، نه تقابل مطلق.

بازتفسیر در چارچوب سعید: نقد مطهری قابلیت تبدیل به مقاومتی پسااستعماری را دارد، زیرا شرق‌شناسی را به عنوان سازوکاری برای سلطه معرفتی غربی افشا می‌کند. سعید می‌گوید: دانش غربی، شرق را غیرعقلانی تصویر می‌کند تا قدرت غربی را مشروع سازد (Said, 1978, pp10-15). مطهری این را با نقد ماتریالیسم غربی معکوس می‌کند و اسلام را دارای عقلانیت مستقل می‌داند: «همین نهضت اصلاحی که شما در اروپا به وجود آورده‌اید... برگرفته از تمدن اسلامی است» (مطهری، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۴۶۲). این بازخوانی، اندیشه مطهری را با مفهوم «هیبریدیته» بابا هم‌خوان می‌سازد، جایی که فرهنگ‌ها آمیخته می‌شوند، اما مطهری بر استقلال اسلامی تأکید دارد (Bhabha, 1994, pp112-115).

تعارض اول: در حالی که سعید شرق‌شناسی را به عنوان بازنمایی ایدئولوژیک غرب بررسی می‌کند، مطهری مدرنیته را به عنوان منبع استعمار فرهنگی نقد می‌کند. این قابلیت بازتفسیر دارد، زیرا هر دو سلطه معرفتی را افشا می‌کنند (Said, 1978, p130؛ مطهری، مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی ۳؛ وحی و نبوت، ص ۱۵۵).

تعارض دوم: پسااستعماری بر مقاومت فرهنگی تمرکز دارد، و مطهری با نقد سکولاریسم، الگویی بومی ارائه می‌دهد که می‌تواند به عنوان صدای فروستان (اسپیواک) بازخوانی شود: «آزادی به این معنا... در حقیقت حیوانیت رها شده است» (مطهری، ۱۳۷۷ط، صص ۲۶۹-۲۷۰).

تعارض سوم: نقد مطهری از ناسیونالیسم غربی «ناسیونالیسم اروپایی علی‌رغم شعارهای آزادی... استعمار ملل شرق را توجیه کرد»؛ (مطهری، ۱۳۷۷و، ص ۲۶) با سعید هم‌خوان است که شرق‌شناسی را پایه امپریالیسم می‌داند (Said, 1978,p9).

برای وضوح، جدول زیر مقایسه‌ای ارائه می‌دهد:

مفهوم پسااستعماری	نقد مطهری	نظریه سعید (۱۹۷۸)	قابلیت بازخوانی
غیریت‌سازی	غرب به عنوان استعمارگر و ضد دین (مطهری، ۱۳۷۷ب، ج ۱، ص ۲۹)	شرق به عنوان دیگری عقب‌مانده (ص ۶)	معکوس‌سازی شرق‌شناسی برای مقاومت اسلامی
سلطه معرفتی	نقد ماتریالیسم و سکولاریسم (مطهری، ۱۳۷۷ج، ج ۱، ص ۴۷۶)	دانش غربی برای توجیه استعمار (صص ۱۰-۱۵)	افشای ایدئولوژی غربی به عنوان استعمار فرهنگی
مقاومت فرهنگی	استقلال معرفت اسلامی (مطهری، ۱۳۵۸ب، ص ۴۶۲)	نقد امپریالیسم فرهنگی (ص ۱۳۰)	الگوی بومی در برابر هیبریدیته استعماری
استعمار جدید	استعمار فرهنگی پیش از اقتصادی (مطهری، ۱۳۷۷و، ص ۴۲۰)	شرق‌شناسی به عنوان هژمونی (ص ۹)	بازتفسیر به عنوان نئوکولونیالیسم معرفتی

در نهایت، این یافته حاکی از آن است که نقد مطهری قابلیت بالایی برای بازخوانی پسااستعماری دارد و می‌تواند به عنوان منبعی برای مقاومت معرفتی در جهان اسلام عمل کند، افق‌های تازه‌ای برای نقد شرق‌شناسی بگشاید و گفت‌وگوهای بومی را تقویت نماید.

۴/۶. الگوی مطهری برای بازتولید معرفت اسلامی در برابر ساخت‌های ایدئولوژیک غرب و ظرفیت آن برای جهان اسلام معاصر

در پاسخ به پرسش فرعی چهارم تحقیق (و به طور کلی پرسش اصلی)، اندیشه استاد شهید مرتضی مطهری الگویی جامع و عملی برای بازتولید معرفت اسلامی ارائه می‌دهد که بر پایه واقع‌گرایی معرفتی، استقلال و تکمیلی بودن منابع شناخت (عقل، حس و وحی)، احیای فکر دینی، آسیب‌شناسی داخلی اسلام، و رابطه سازنده دین و علم استوار است. این الگو نه تنها در برابر ساخت‌های ایدئولوژیک دانش غربی (مانند ماتریالیسم، سکولاریسم و شرق‌شناسی) مقاومت می‌کند، بلکه راهی برای احیای معرفت دینی در جهان معاصر پیشنهاد می‌نماید و پیامدهایی همچون تقویت هویت فرهنگی اسلامی، تولید دانش فطری و مواجهه سازنده با چالش‌های غرب را به همراه دارد. در ادامه، این الگو را تحلیل می‌کنیم.

ابتدا، پایه‌های الگوی بازتولید معرفت در اندیشه مطهری را توصیف می‌کنیم. مطهری بازتولید معرفت را فرآیندی پویا می‌داند که باید از منابع اصیل اسلامی تغذیه شود و از تحریف ایدئولوژیک جلوگیری کند. در کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم» (ج ۱ تا ۵)، واقع‌گرایی را به عنوان روش اصلی بازتولید معرفت معرفی می‌کند و تأکید دارند که معرفت باید با واقع خارجی انطباق یابد (مطهری، ۱۳۷۷ ج، ۱، ص ۶۰؛ ج ۲، ص ۱۲۰). این واقع‌گرایی با ترکیب سه منبع شناخت (عقل، حس و وحی) تکمیل می‌شود و از تقلیل‌گرایی غربی جلوگیری می‌کند (مطهری، ۱۳۷۷ ج، ۳، صص ۱۵۳-۱۵۵).

مطهری الگو را بر پایه جهان‌بینی توحیدی بنا می‌کند که در کتاب «جهان‌بینی توحیدی» به عنوان جهان‌بینی جامع توصیف شده است: «توحید نه تنها یک اصل اعتقادی، بلکه یک جهان‌بینی است که همه ابعاد زندگی را سامان می‌دهد و معرفت را از انحراف ایدئولوژیک حفظ می‌کند» (مطهری، ۱۳۷۷، ص ۱۶). در این الگو، بازتولید معرفت از طریق آموزش، تربیت و تولید فکر اسلامی رخ می‌دهد؛ ایشان تأکید می‌کنند که اسلام باید در تمام ابعاد زندگی نمایان شود و انحرافات غربی اصلاح گردد (مطهری، ۱۳۷۷، صص ۳۰۰-۳۱۰).

نقد ساخت‌های ایدئولوژیک غربی بخش کلیدی این الگو است. مطهری در «نقدی بر مارکسیسم» ایدئولوژی مادی را تقلیل‌گرا می‌داند که معرفت را به سطح اقتصادی محدود می‌کند: «مادی‌گرایی ایدئولوژیکی نه تنها معرفت را محدود می‌کند، بلکه قدرت را به ابزاری برای سلطه طبقاتی تبدیل می‌نماید» (مطهری، ۱۳۶۳، ص ۱۵۰). ایشان مدرنیته را به عنوان منبع استعمار فرهنگی نقد می‌کنند و معتقدند، عقب‌ماندگی جوامع اسلامی ناشی از انحراف از معرفت اصیل است، نه ذات دین (مطهری، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۴۲۰). در «احیای تفکر اسلامی»، آسیب‌های اسلام را بیشتر به عوامل داخلی (ظاهرگرایی، روح خارجی‌گری) نسبت می‌دهد و احیای فکر دینی را راه‌حل اصلی می‌داند (مطهری، ۱۳۷۷، الف، صص ۵۰-۷۰).

این الگو قابلیت عملی دارد: مطهری بر آموزش معرفت‌شناسی اسلامی، مواجهه با افکار مخالف با علم و آزادی اندیشه تأکید می‌کند. در «ختم نبوت» می‌گویند: «از اسلام فقط با یک نیرو می‌شود پاسداری کرد و آن علم است و آزادی دادن به افکار مخالف و مواجهه روشن و صریح با آنها» (مطهری، ۱۳۵۸، ص ۱۶). این رویکرد بازتولید معرفت را از حالت دفاعی به تهاجمی تبدیل می‌کند و ظرفیت تولید دانش فطری را دارد (مطهری، ۱۳۷۷، صص ۱۵۰-۱۶۰). در «انسان در قرآن» تفسیر انسانی از اسلام ارائه می‌دهد که با جنبه‌های انسانی مدرنیته هم‌پوشانی دارد (مطهری، ۱۳۸۰، صص ۲۰-۳۰). در «وحی و نبوت» و «زندگی جاوید یا حیات اخروی» بر جاودانگی و پویایی معرفت اسلامی تأکید دارد (مطهری، ۱۳۷۷، ح، صص ۴۰-۶۰؛ ۱۳۷۷، صص ۵۰-۳۰).

پیامدهای این الگو برای جهان اسلام معاصر عبارتند از:

- تقویت هویت فرهنگی: با تأکید بر احیای فکر دینی، در برابر غیریت‌سازی شرق‌شناسی مقاومت می‌کند (مطهری، ۱۳۵۸، الف، صص ۱۰۵-۱۱۰).
- تولید دانش فطری: الگو می‌تواند پایه‌ای برای علوم انسانی اسلامی باشد و از وابستگی به دانش غربی جلوگیری کند (مطهری، جهان بینی اسلامی، ۱، ۱۳۷۷، ط، صص ۱۶۹-۱۸۸).
- مواجهه سازنده: در جهان اسلام، این الگو به عنوان منبع فکری برای مقابله با نئوکولونیالیسم عمل می‌کند و گفتمان بومی را تقویت می‌نماید (مطهری، ۱۳۷۷، و، صص ۳۹۰-۴۲۰).

۸۰

برای وضوح، جدول زیر الگوی مطهری را با ساخت ایدئولوژیک غربی مقایسه می‌کند:

بعد الگو	الگوی مطهری	ساخت ایدئولوژیک غربی (سعید و منابع)	پیامد برای جهان اسلام معاصر
پایه جهان‌بینی	توحیدی و واقع‌گرا (مطهری، ۱۳۷۷ه، ص ۱۶)	مادی‌گرا/سکولار (Said, 1978, p9)	احیای هویت الهی در برابر سکولاریسم
منابع شناخت	عقل، حس، وحی مستقل و مکمل (مطهری، ۱۳۷۷ج، ج ۱، ص ۶۰)	حس تجربی یا ماده تقلیل‌شده (مطهری، ۱۳۶۳، ص ۱۵۰)	تولید دانش جامع و غیرتقلیل‌گرا
روش بازتولید	آموزش، تربیت، مواجهه علمی با مخالف (مطهری، ۱۳۵۸ب، ص ۱۶)	بازتولید ایدئولوژیک از طریق نهادها (Said, 1978, p40)	تقویت گفتمان بومی و مقاومت فرهنگی
هدف نهایی	کمال انسانی و عدالت (مطهری، ۱۳۸۰، ص ۲۹)	سلطه و هژمونی فرهنگی (رضایی و همکاران، ۱۳۹۸)	استقلال معرفتی و پیشرفت اسلامی

در نهایت، می‌توان در اندیشه مطهری عناصری یافت که در افق مطالعات شرق‌شناسی به منزله نوعی نقد ضمنی قابل تفسیر بوده و برای بازاندیشی در مسئله بازتولید معرفت اسلامی قابل استفاده‌اند. این چارچوب تحلیلی می‌تواند افق‌هایی برای خوانش انتقادی ساخت‌های ایدئولوژیک غرب فراهم آورد و زمینه‌ای برای گفت‌وگوهای معرفتی در این حوزه بگشاید. یافته‌های تحقیق حاکی از آن است که اندیشه مطهری واجد ظرفیت‌هایی برای بهره‌گیری در مطالعات پسااستعماری و معرفت‌شناسی اسلامی است.

۷. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با رویکردی تحلیلی-انتقادی، امکان نقد ضمنی اندیشه استاد شهید مرتضی مطهری بر مبانی شرق‌شناسی ادوارد سعید را بررسی کرد و نشان داد که این اندیشه، هرچند صریحاً در چارچوب نظریه سعید صورت‌بندی نشده، اما واجد نقدی بنیادین نسبت به مبانی معرفت‌شناختی و ایدئولوژیک غربی است. یافته‌های کلیدی تحقیق بر چهار محور استوار بود:

۱. نسبت میان معرفت، ایدئولوژی و قدرت در اندیشه مطهری تا حد زیادی با سازوکارهای قدرت محور شرق شناسی تعارض دارد، اما هم پوشانی هایی در تأکید بر نقش فرهنگی قدرت نیز دیده می شود (مطهری، ۱۳۷۷ ج، ۱، صص ۴۵-۵۰؛ سعید، ۱۹۷۸، ص ۶).

۲. تأکید مطهری بر واقع گرایی معرفتی و تکمیلی بودن منابع شناخت (عقل، حس و وحی) تقلیل گرایی مادی گرایانه مدرنیته غربی را به چالش می کشد و امکان مواجهه سازنده با آن را فراهم می آورد (مطهری، ۱۳۷۷ ج، ۳، صص ۱۵۳-۱۵۵؛ ۱۳۷۷، صص ۱۵۰-۱۶۰).

۳. نقد مطهری از مدرنیته معرفتی غرب قابلیت بازخوانی در چارچوب مطالعات پسااستعماری را دارد، زیرا مفاهیمی مانند غیریت سازی و سلطه فرهنگی را معکوس می سازد و اسلام را به عنوان مقاومتی معرفتی موقعیت یابی می کند (مطهری، ۱۳۷۷ الف، صص ۵۰-۷۰؛ ۱۳۷۷ ب، ج ۱، صص ۱۰۰-۱۲۰).

۴. اندیشه مطهری در زمینه احیای فکر دینی، رابطه دین و علم، و آسیب شناسی داخلی اسلام، ظرفیت بالایی برای مواجهه با چالش های معرفتی غرب و شرق شناسی ارائه می دهد و امکان بازتولید معرفت اسلامی را در جهان معاصر فراهم می آورد (مطهری، ۱۳۵۸ ب، صص ۴۰-۶۰؛ مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی ۴، انسان در قرآن، صص ۲۰-۳۰).

در پاسخ به پرسش اصلی تحقیق؛ یعنی اینکه اندیشه مطهری تا چه حد قابلیت ارائه نقدی ضمنی بر مبانی شرق شناسی غربی را دارد و این ظرفیت چگونه می تواند در مواجهه با چالش های معرفتی غرب مؤثر باشد، می توان گفت که مطهری با تأکید بر واقع گرایی، احیای فکر دینی و رابطه تکمیلی دین و علم، شرق شناسی را به عنوان یک گفتمان سلطه محور به چالش می کشد. این نقد ضمنی نه تنها ریشه در فلسفه اسلامی دارد، بلکه با نظریه سعید هم خوانی می یابد، جایی که معرفت غربی شرق را به عنوان «دیگری» عقب مانده بازنمایی می کند تا امپریالیسم فرهنگی را توجیه نماید (سعید، ۱۹۷۸، صص ۱۰-۱۵). اندیشه مطهری، با ترکیب منابع شناخت و جهان بینی توحیدی، می تواند الهام بخش صورت بندی هایی در جهت بازاندیشی معرفت اسلامی تلقی شود.

۸۲ نوآوری علمی این مقاله در آن است که به صورت نظام مند و برای نخستین بار در سطحی گسترده، اندیشه مطهری را در چارچوب مطالعات پسااستعماری و نقد شرق شناسی سعید بازخوانی می کند و امکان چنین نقدی را بررسی می نماید. برخلاف پژوهش های پیشین که عمدتاً بر نقد مستقیم مطهری بر خاورشناسان خاص تمرکز داشتند،

این مطالعه بر نقد ضمنی و ظرفیت‌های معرفت‌شناختی تأکید کرده و نشان می‌دهد که اندیشه مطهری می‌تواند به عنوان پلی میان فلسفه اسلامی و نظریه‌های انتقادی غربی عمل کند، با توجه به احیای فکر دینی و رابطه تکمیلی دین و علم.

با توجه به یافته‌ها، پیشنهاداتی برای تحقیقات آینده ارائه می‌شود. در حوزه تحقیقات، می‌توان اندیشه مطهری را با نظریه پردازان پسااستعماری دیگر مانند هومی بابا یا فرانتس فانون مقایسه کرد تا ظرفیت‌های هیبریدیته فرهنگی در جهان اسلام بررسی شود. همچنین، پژوهش‌های تجربی بر پایه این الگو، مانند تحلیل محتوای کتب درسی در کشورهای اسلامی، می‌تواند تأثیر شرق‌شناسی بر آموزش را ارزیابی کند. در نهایت، اندیشه مطهری به عنوان یک منبع فکری پویا، می‌تواند الهام‌بخش نسل‌های آینده برای مواجهه سازنده با چالش‌های معرفتی غرب باشد، در حالی که آسیب‌های داخلی اسلام را نیز به عنوان اولویت اصلی احیاگری در نظر می‌گیرد.

فهرست منابع

منابع فارسی

۱. حسامی‌فر، عبدالرزاق، (۱۳۹۰)، استاد مطهری و نقد ایدئالیسم، فصلنامه پژوهش‌های فلسفی-کلامی.
۲. دیاری‌بیدگلی، محمد؛ مفتاح، سید محمد، (۱۳۹۵)، شرق‌شناسی یا اسلام‌ستیزی؟: نگرشی به آرای خاورشناسان در اندیشه و آثار علامه شهید مرتضی مطهری، تهران: انتشارات دانشکده اصول دین.
۳. رضایی، محمد و همکاران، (۱۳۹۸)، بازنمایی غرب در گفتمان سیاسی مرتضی مطهری براساس رویکرد پسااستعماری، فصلنامه مطالعات تاریخ اسلام، ۱۰(۳۸)، صص ۹۹-۱۲۴.
۴. رودگر، محمد، (۱۳۸۲)، عرفان در افق اندیشه استاد شهید مرتضی مطهری، فصلنامه قبسات، شماره ۳۱-۳۰، صص ۲۷۱-۲۹۲.
۵. علیزاده موسوی، سید مهدی، (۱۳۹۷)، واکاوی دیدگاه آیت‌الله مطهری در مورد تمدن مدرن غرب و چگونگی تعامل با آن، مجله مطالعات معرفتی در دانشگاه اسلامی، ۲۱(۲)، صص ۱۶۹-۱۸۸.
۶. مطهری، مرتضی، (۱۳۷۷الف)، احیای تفکر اسلامی، تهران: صدرا.
۷. مطهری، مرتضی، (۱۳۷۷ب)، اسلام و نیازهای زمان (جلد ۱)، تهران: صدرا.
۸. مطهری، مرتضی، (۱۳۷۷ب)، اسلام و نیازهای زمان (جلد ۲)، تهران: صدرا.
۹. مطهری، مرتضی، (۱۳۸۰)، انسان در قرآن (مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی، جلد ۴)، تهران: صدرا.
۱۰. مطهری، مرتضی، (۱۳۷۷ط)، انسان و ایمان (مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی، جلد ۱)، تهران: صدرا.
۱۱. مطهری، مرتضی، (۱۳۷۷ج)، اصول فلسفه و روش رئالیسم (جلد ۱)، تهران: صدرا.
۱۲. مطهری، مرتضی، (۱۳۷۷ج)، اصول فلسفه و روش رئالیسم (جلد ۲)، تهران: صدرا.
۱۳. مطهری، مرتضی، (۱۳۷۷ج)، اصول فلسفه و روش رئالیسم (جلد ۳)، تهران: صدرا.
۱۴. مطهری، مرتضی، (۱۳۷۷ج)، اصول فلسفه و روش رئالیسم (جلد ۴)، تهران: صدرا.
۱۵. مطهری، مرتضی، (۱۳۷۷ج)، اصول فلسفه و روش رئالیسم (جلد ۵)، تهران: صدرا.
۱۶. مطهری، مرتضی، (۱۳۵۸الف)، خاتمیت، تهران: صدرا.

۱۷. مطهری، مرتضی، (۱۳۵۸ب)، ختم نبوت، تهران: صدرا.
۱۸. مطهری، مرتضی، (۱۳۷۷و)، جامعه و تاریخ (مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی، جلد ۵)، تهران: صدرا.
۱۹. مطهری، مرتضی، (۱۳۷۷ه)، جهان‌بینی توحیدی (مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی، جلد ۲)، تهران: صدرا.
۲۰. مطهری، مرتضی، (۱۳۷۷ز)، زندگی جاوید یا حیات اخروی (مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی، جلد ۶)، تهران: صدرا.
۲۱. مطهری، مرتضی، (۱۳۷۷د)، فطرت، تهران: صدرا.
۲۲. مطهری، مرتضی، (۱۳۹۷)، مسئله شناخت (مجموعه سخنرانی‌ها)، تهران: صدرا.
۲۳. مطهری، مرتضی (۱۳۶۳)، نقدی بر مارکسیسم، تهران: صدرا.
۲۴. مطهری، مرتضی، (۱۳۷۷ح)، وحی و نبوت (مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی، جلد ۳)، تهران: صدرا.

منابع انگلیسی

25. Anzali, A. (2024). Morteza Motahhari and the Rise of New Theology in Iran [Lecture]. Princeton University.
26. Bhabha, H. (1994). The Location of Culture. London: Routledge.
27. Combs, J. (2009). Christian Communists, Islamic Anarchists? – Part 2. International Journal of Žižek Studies.
28. Davari, M. (2005). The Political Thought of Ayatollah Murtaza Mutahhari. London: Routledge.
29. El-Affendi, A. (2014). Orientalism: A Eurocentric Vision of the 'Other'. Socialism & Democracy.
30. Molavi Vardanjani, A. et al. (2019). Characteristics of Orientalist Historiography in Contemporary Iran. Journal of Critical Research in Iranian Religions.
31. Said, E. (1978). Orientalism. New York: Pantheon Books.